

دفتر عقل و آیت عشق

جلد اول

غلامحسین ابراہیمے دینانے

فهرست

۹

□ مقدمه

- ۴۲ ۱. قلمرو فلسفه
- ۶۰ ۲. حریم عرفان
- ۸۸ ۳. تقسیم‌بندی در عالم عرفان
- ۱۱۳ ۴. برخی از عرفا تفکر را به عنوان یک مقام مطرح ساخته‌اند
- ۱۳۵ ۵. تصوف از طریق تأمل و تفکر
- ۱۴۵ ۶. ابن‌سینا و عرفان
- ۱۷۸ ۷. نشانه‌های عرفان در آثار ابوالحسن عامری و ابوحیان توحیدی
- ۱۹۸ ۸. راه پرپیچ و خم و آخرین پناهگاه
- ۲۲۷ ۹. حکیم عمر خیام و مسألهٔ واحد و کثیر
- ۲۶۶ ۱۰. ناصر خسرو قبادیانی و ابویعقوب سجستانی در جریان جستن حقیقت
- ۳۰۳ ۱۱. سخن گفتن عقل با نفس در نظر ابویعقوب سجستانی
- ۳۳۷ ۱۲. شعر و شعور در آثار ناصر خسرو
- ۳۷۰ ۱۳. عقل و ابداع
- ۳۸۹ ۱۴. آنچه هرگز معلوم واقع نمی‌شود، موجود نیست
- ۴۱۷ □ فهرست آیات
- ۴۱۹ □ فهرست احادیث
- ۴۲۰ □ فهرست اصطلاحات
- ۴۲۷ □ فهرست اعلام
- ۴۳۱ □ فهرست فِرَق و مذاهب
- ۴۳۳ □ فهرست کتب
- ۴۳۶ □ فهرست موضوعی
- ۴۴۰ □ فهرست منابع

فهرست

- مقدمه ۹
۱۵. فردوسی افسانه می‌سراید یا بر اساس خرد سخن می‌گوید؟ ۲۲
۱۶. جایگاه سخن در نظر فردوسی ۵۵
۱۷. گنجینه‌گرانبهای معارف در سخن منظوم فارسی و نقش اساسی ابوسعید ابوالخیر در این باب ۸۹
۱۸. ابوسعید ابوالخیر و علاقه خاص او به بسطامی و منصور حلاج ۱۲۷
۱۹. فتوای قتل حلاج نمونه برجسته و آشکاری از شکاف و اختلاف میان اهل ظاهر و اهل باطن است ۱۵۹
۲۰. سه چهره برجسته در میان صوفیان نخستین سده‌های جهان اسلامی ۱۸۸
۲۱. منازل السائرین عارفان و حکمت متعالیه فیلسوفان در افق تاریخ که نمی‌توان آن‌را تاریخ افقی نامید ۲۲۱
۲۲. هم‌بستگی شعر و حکمت در گلزار ادب فارسی و سهم سنایی در این باب ۲۵۷
۲۳. «عشق از دیدگاه ابوالفتوح مجدالدین احمد غزالی طوسی» ۲۹۸
۲۴. وحدت حقیقت عشق و تقابل در میان صفات عاشق و معشوق ۳۳۸
۲۵. پژواک سخنان خواجه احمد غزالی در آثار عین‌القضاة همدانی ۳۶۹
۲۶. آیا کتاب زبده الحقایق عین‌القضاة یک اثر عرفانی است یا باید آن‌را در زمره کتب کلامی-فلسفی به شمار آورد؟ ۳۹۸
۲۷. خدا و مکان، وجود و زمان در نظر عین‌القضاة ۴۳۲

۴۹۷	فهرست آیات □
۵۰۱	فهرست احادیث □
۵۰۳	فهرست اصطلاحات □
۵۱۶	فهرست اعلام □
۵۲۶	فهرست فِرَق و مذاهب □
۵۲۹	فهرست کتب □
۵۳۳	فهرست موضوعی □
۵۳۹	فهرست منابع □

۵۴۰	فهرست اشعار □
۵۴۱	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۲	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۳	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۴	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۵	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۶	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۷	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۸	فهرست اشعار و کتب □
۵۴۹	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۰	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۱	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۲	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۳	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۴	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۵	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۶	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۷	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۸	فهرست اشعار و کتب □
۵۵۹	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۰	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۱	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۲	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۳	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۴	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۵	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۶	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۷	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۸	فهرست اشعار و کتب □
۵۶۹	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۰	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۱	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۲	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۳	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۴	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۵	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۶	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۷	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۸	فهرست اشعار و کتب □
۵۷۹	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۰	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۱	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۲	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۳	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۴	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۵	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۶	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۷	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۸	فهرست اشعار و کتب □
۵۸۹	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۰	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۱	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۲	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۳	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۴	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۵	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۶	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۷	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۸	فهرست اشعار و کتب □
۵۹۹	فهرست اشعار و کتب □
۶۰۰	فهرست اشعار و کتب □

مقدمه

درباره ماهیت عقل و عشق و تفاوت میان این دو امر بنیادی و اصیل سخن بسیار گفته شده و بررسیهای فراوان انجام پذیرفته است ولی هرگز نمی‌توان ادعا کرد که سخن گفتن در این باب به پایان رسیده و آنچه باید گفته شود مطرح گشته است. این سخن درباره بسیاری از امور دیگر نیز صادق است زیرا کم نیست شمار ماهیات و اموری که سالهای متمادی مورد بحث و بررسی بشر قرار گرفته ولی هنوز به راه حل نهایی خود نرسیده و هیچ‌گونه گرهی از کار فرو بسته آن باز نشده است با این همه مسأله عقل و عشق با سایر مسائل متفاوت بوده و مشکلی که در مورد این دو امر اساسی وجود دارد غیر از مشکلاتی است که در مورد سایر امور مطرح می‌گردد. مشکلی که به طور خاص در مورد عقل مطرح می‌گردد این است که این گوهر شریف برای درک ماهیت خود ناچار باید خود را موضوع ادراک خود قرار دهد این مسأله نیز مسلم است که آنچه موضوع ادراک واقع می‌شود به عنوان یک شیئی مطرح می‌گردد و چیزی که به عنوان یک شیئی مطرح می‌شود نمی‌توان آنرا عقل به شمار آورد. عقل در حد ذات خود شناسنده است و شناسندگی با شیئی واقع شدن سازگار نیست در این صورت چگونه می‌توان از عقل به عنوان یک شیئی که موضوع ادراک واقع می‌شود سخن گفت؟

درک ماهیت عشق نیز مشکل خاص خود را دارد که البته با مشکل درک ماهیت عقل متفاوت است. درک ماهیت عشق از آن جهت مشکل است که عشق وقتی شعله‌ور می‌گردد جایی برای عقل باقی نمی‌گذارد.

به عبارت دیگر می‌توان گفت عشق همانند آتش است که شعله‌های سوزان آن همه چیز را طعمه حریق خود ساخته و جایی برای غیر خود باقی نمی‌گذارد چنان‌که عارف معروف گفته است:

عشق آن شعله است که چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت بیشتر کسانی که عشق را در مقابل عقل قرار داده‌اند سخنانی قریب به این مضمون ابراز داشته و معتقدند عقل نمی‌تواند به جهان آتش‌وش و شگفت‌انگیز عشق، احاطه و اشراف داشته باشد. از آنچه در اینجا ذکر شد این نتیجه به دست می‌آید که اگر درک ماهیت عقل مشکل است درک ماهیت عشق نیز خالی از اشکال نیست. این مسأله نیز مسلم است که وقتی ماهیت هر یک از این دو امر بنیادی معلوم و مشخص نباشد درباره تفاوت میان آنها نیز به آسانی نمی‌توان سخن گفت. مشکل درک ماهیت عقل و عشق به مشکل درک ماهیت انسان مربوط می‌گردد و این همان مسأله بغرنج و پیچیده‌ای است که از روزگار باستان مورد توجه فلاسفه و اندیشمندان قرار گرفته است.

اگر برخی از فیلسوفان بزرگ عصر باستان، انسان را به عنوان «حیوان ناطق» مورد شناسایی قرار دادند برخی دیگر از فلاسفه روی مسأله «خودی» تکیه کرده و گفتند ای انسان «خودت» را بشناس. تردیدی نمی‌توان داشت که شناختن انسان از طریق به کار بردن حد و تعریف به ذاتیات او یکی از انواع شناخت به شمار می‌آید. در این مسأله نیز تردید نیست که دریافت خود و آگاهی درونی از خویشتن خویش از طرق مهم معرفت انسان شناخته می‌شود. اکنون در اینجا این پرسش پیش می‌آید که تفاوت میان این دو طریق چیست؟ و اگر در این باب تفاوتی دیده می‌شود در کدام یک از این دو راه باید گام برداشت؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت شناختن انسان از طریق حد و تعریف، به علم حصولی مربوط است در حالی که دریافت خود و آگاهی از خویشتن خویش با نوعی حضور همراه است. شیخ شهاب‌الدین سهروردی در میان حکمای اسلامی از جمله کسانی است که روی مسأله «خودی» تکیه کرده و معتقد است آگاهی انسان به خویشتن خویش از طریق علم حصولی امکان‌پذیر نیست. البته سالهای متمادی قبل از سهروردی شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا نیز با طرح انسان معلّق، به علم حضوری انسان نسبت به خویشتن خویش اشاره کرده و آن را اساس معرفت دانسته است.

باید توجه داشت که آنچه علم حضوری نامیده می‌شود نوعی شهود به شمار می‌آید و شهود یک ادراک بی‌واسطه است. ما اکنون درباره انواع علم حضوری سخن

نمی‌گوییم همین اندازه یادآور می‌شویم که اگر انسان به حال خود وانهاده شود ممکن است میان معرفت ذهنی و ادراک حضوری دچار تردید شود و در حکم به برتری یکی از آن دو بر دیگری عاجز و ناتوان بماند شاید در آغاز کار کسانی چنین بیندیشند که معرفت ذهنی و ادراک ماهوی برتر و بالاتر از درک شهودی به شمار می‌آید ولی این‌گونه اشخاص به این نکته نیز باید توجه داشته باشند که معرفت ذهنی و ادراک اشیاء از طریق حد و تعریف، مستلزم نوعی فاصله و شکاف میان عالم عین و جهان ذهن خواهد بود و این شکاف آنچنان ژرف و گسترده است که عبور کردن از آن به هیچ‌وجه آسان نخواهد بود.

بسیاری از فلاسفه بزرگ کوشیده‌اند فاصله میان عین و ذهن را از میان بردارند ولی کمتر کسی توانسته به این آرزوی بزرگ دست یابد. فیلسوف معروف فرانسوی رنه دکارت با تکیه بر «کوجیتو» اندیشه‌اش را اساس هستی خویش شناخت و با طرح این نظریه چهره جهان را تغییر داد ولی در همان گام نخست به ژرفای چاه دوگانگی و ثنویت فروافتاد و هرگز نتوانست از قعر این چاه بیرون آید.

بسیاری از شاگردان و پیروان این فیلسوف طی سالهای متمادی کوشیدند این دوگانگی را از میان بردارند ولی آنان نیز در این کار با شکست روبرو گشتند. طریق معرفت حضوری تنها طریقه‌ای است که می‌تواند به این دوگانگی و ثنویت پایان بخشد و این مشکل بزرگ را از میان بردارد زیرا معرفت حضوری بی‌واسطه است و در این بی‌واسطه‌گی از نوعی شدت و توانایی نیز برخوردار می‌باشد. معرفت قلبی که از انواع معرفت حضوری است مسائل معنوی و دینی را نیز توجیه و تبیین می‌کند. به عبارت دیگر می‌توان گفت امتداد معرفت قلبی، ایمان و فضایل ملازم با ایمان را تشکیل می‌دهد. به همین جهت می‌توان گفت معرفت تنها هنگامی می‌تواند انسان را به ساحل نجات و رستگاری واصل سازد که کل هستی او را فراگیرد. معرفتی که فراگیر نیست و موجب دوگانگی می‌شود بیگانگی را نیز به دنبال خواهد داشت. در عالم حضور فاصله میان عین و ذهن از میان برداشته می‌شود و عالم با معلوم خود از نوعی بیگانگی و اتحاد برخوردار خواهند بود. در جهان مثالی و عالم مجردات نیز عین از ذهن جدا نبوده و میان عالم و معلوم فاصله و شکاف نیست.

کامل‌ترین علم و فراگیرترین دانش که بیگانگی و حضور را آشکار می‌کند علم

درونی از ویژگیهای بشر بوده و با همین ویژگی است که از سایر موجودات جهان ممتاز گشته و بر آنها سروری پیدا می‌کند. امتیاز و سروری انسان بر سایر حیوانات در این است که او با توانایی اندیشه و قدرت عقلی می‌تواند خود را از قید مکان و زنجیر زمان خلاص کند و با محیط پیرامون خود فاصله بگیرد فاصله گرفتن از محیط پیرامون ممکن است بسیار کوتاه باشد، ولی با همین فاصله گرفتن، انسان می‌تواند به خلوت خویش راه یابد و تنهایی خود را در جهان ادراک نماید. قدرت فاصله گرفتن از محیط پیرامون و داخل شدن در خلوت خاص خویش از ویژگیهای انسان است و هیچ حیوانی نمی‌تواند از محیط پیرامونش فاصله بگیرد. حیوان همواره در لحظه زندگی می‌کند و از آنچه می‌توان آن را یک آن دائم و ابدی خواند خارج نمی‌گردد. حیوان نمی‌تواند به گذشته خود بازگردد، چنان‌که از توجه و التفات به آینده نیز بی‌بهره است. به همین جهت ادراک زمان بدان‌گونه که انسان آن را مطرح می‌سازد برای حیوانات امکان‌پذیر نیست.

انسان یگانه موجودی است که ضمن این‌که در زمان زندگی می‌کند ابعاد مختلف و گوناگون آن را ادراک کرده و تفات آنها را مشخص می‌سازد. ادراک ابعاد مختلف زمان یک امر بیرونی نیست و به صورت یک واقعیت خارجی تحقق نمی‌پذیرد، بلکه این ادراک یک ادراک معقول و درونی است که همراه با کمک حواس صورت می‌پذیرد. البته برخی از فیلسوفان مغرب‌زمین این ادراک را صرفاً یک ادراک درونی دانسته و کمک حواس ظاهری را به هیچ وجه در این باب دخیل ندانسته‌اند. به این ترتیب، ادراک ابعاد زمان به ابعاد وجود انسان بستگی دارد و در ابعاد وجود انسان است که تاریخ شکل می‌گیرد. براساس آنچه ذکر شد می‌توان گفت، وجود انسان به همان اندازه که در زمان حال و حاضر تحقق دارد به زمان گذشته و آینده نیز وابسته است.

به عبارت دیگر می‌توان گفت انسان در زمان حال و گذشته و آینده زندگی می‌کند و در هیچ‌یک از این ابعاد سه‌گانه مقید و محصور نمی‌گردد. او نه تنها در

۱

قلمرو فلسفه

برای کسانی که با تاریخ فرهنگ و ادیان آشنایی دارند اصطلاح فلسفه و عرفان به هیچ وجه بیگانه و نامأنوس نیست. هریک از این دو نام یا اصطلاح به نوعی از معرفت و شناخت اشاره دارد که در جریان تاریخ و تحول اندیشه‌ها نقش عمده و اساسی داشته است. هر مرحله از مراحل گوناگون تاریخ براساس نوعی تفکر فلسفی تحقق یافته است. کسانی که با فلسفه تاریخ آشنایی نداشته باشند در توجیه معقول و منطقی تاریخ ناتوان خواهند بود. این سخن به معنی این نیست که آنچه در تاریخ اتفاق افتاده معقول و منطقی به شمار می‌آید، بلکه منظور این است که حرکت تاریخ در کلیت خود براساس یک نظام معقول قابل تفسیر و توجیه است.

نقش اندیشه‌های عرفانی و سخنان ژرف و شورانگیز عرفای عالی مقام نیز در تحول زندگی معنوی افراد بشر به هیچ وجه کمتر از افکار فلسفی نبوده است. هیچ انسان آگاه و آزاده‌ای را نمی‌شناسیم که اهمیت اندیشه‌های والا و مشاهدات درونی و معنوی بشر را ناچیز و نادیده انگارد. انسان همواره در جست‌وجوی معنی بوده است و جست‌وجوی عالم معانی جز از طریق تفکر و مشاهده درونی امکان‌پذیر نمی‌گردد.

جست‌وجوی معنی و ادراک آن، نوعی معقولیت است و معقولیت در این جهان برای انسان پیوسته با برخی از احوال همراه است. اندیشه عقلی و شهود

قید زمان مقید نمی‌گردد بلکه در قید مکان و محیط معین نیز مقید و محصور باقی نمی‌ماند. زیرا همان‌گونه که ذکر شد وجود انسان از چنان قدرت و توانی برخوردار است که می‌تواند از حدود تنگ و قیود دست و پاگیر محیط زندگی خود خلاص شود و با نوعی تعالی و تکامل، از آنچه مرحله ظاهر خوانده می‌شود فراتر رود. وقتی گفته می‌شود انسان در قید زمان حال و حاضر محصور نمی‌گردد منظور این است که او پیوسته توجه خود را از زمان حال به آینده معطوف داشته و حتی مرگ را پایان این آینده نمی‌شناسد. البته بازگشت به گذشته نیز دارای اهمیت بوده و انسان در توجه به گذشته حتی از تولد خویش فراتر می‌رود.

بنابراین می‌توان ادعا کرد که زمان حال و حاضر پایگاهی است که انسان می‌تواند از این پایگاه به زمان آینده پرواز کند و در بازگشت به زمان گذشته نیز آنرا مورد استفاده قرار دهد و این همان چیزی است که از ویژگیهای انسان محسوب می‌شود و سایر حیوانات از آن بی‌بهره‌اند. حیوانات در حال زندگی می‌کنند و هرگز نمی‌توانند از این لحظه فراتر روند. هیچ حیوانی به خطاهای گذشته خود نمی‌اندیشد، اندوه یا غم آینده را نیز نمی‌شناسد. به همین جهت افسوس بر گذشته و آرزوی آینده در مورد هیچ‌یک از این موجودات تحقق نمی‌پذیرد. راه پیش و پس به روی حیوان بسته شده و در حصار تنگ زمان حال محصور گشته است. موجود حیوانی چون نمی‌تواند از محیط محدود خود فاصله بگیرد از آگاهی به خویشتن خویش محروم بوده و دارای شخصیت وجودی نیست.

ابعاد سه‌گانه زمان با ابعاد وجودی انسان هماهنگ است. این ابعاد سه‌گانه در زبان و لغت انسان انعکاس یافته و آنچه در لغت، فعل خوانده می‌شود بر یکی از زمان‌های سه‌گانه دلالت دارد. مقرون بودن فعل در سخن آدمی با یکی از زمان‌های سه‌گانه امتداد هستی انسان را آشکار ساخته و ابعاد وجودی او را نمایان می‌نماید. باید توجه داشت که مقرون بودن فعل در سخن آدمی با یکی

از زمان‌های سه‌گانه تنها به حسب وضع و قرارداد صورت نمی‌پذیرد، بلکه این اقتران و هماهنگی با زمان، در ذات زبان نهفته است و بیان افعال، بدون اقتران به زمان، امکان‌پذیر نخواهد بود. اکنون اگر توجه داشته باشیم که زبان از ذات آدمی سرچشمه می‌گیرد به آسانی می‌توانیم ادعا کنیم که ابعاد سه‌گانه زمان با ابعاد وجودی انسان هماهنگ است. حکمای اسلام هماهنگ با فلاسفه باستان عنوان «ناطق» بودن را فصل مقوم انسان دانسته‌اند. در این مسأله نیز تردید نیست که فصل مقوم انسان اگر همه انسان نباشد از اجزای اساسی ذات انسان به شمار می‌آید. از اینجا می‌توان دریافت که در نظر این بزرگان، انسان چیزی جز اندیشه و سخن نیست و وجود انسان در زبان او ظاهر می‌گردد. درست است که در نظر بسیاری از حکما «ناطق» بودن انسان به معنی ادراک کلیات مطرح گشته است، ولی ادراک کلیات چیزی جز اندیشه نیست و اندیشه، اساس و بنیاد کلام به شمار می‌آید و از اینجا می‌توان دریافت که آنچه فیلسوف معروف آلمانی مارتین هایدگر ابراز داشته و گفته است: «زبان خانه وجود است» یک سخن گزاف و بی‌اساس نیست.

البته این فیلسوف بزرگ آلمانی معتقد است اساساً زبان خود وجود است که درون واژگان شکل گرفته است. کلمه ناطق به عنوان فصل مقوم انسان در اصطلاح حکمای اسلامی معادل کلمه «لوگوس» در یونانی است و این احتمال نیز به نظر موجه می‌نماید که کلمه لغت در زبان عربی با کلمه «لوگوس» یونانی هم‌ریشه بوده باشد. همان‌گونه که ذکر شد وجود در نظر هایدگر به مثابه «لوگوس» تلقی شده است. به همین جهت است که وجود خود را درون موجودات آشکار و پنهان می‌کند و بدین ترتیب جنبه سلبی پیدا می‌کند و در اینجا است که حقیقت با آنچه غیرحقیقت است در هم آمیخته می‌شود و ضمناً معلوم می‌شود که چرا سخن انسان در عین این‌که تلاش دارد حقیقت را آشکار کند آنرا می‌پوشاند. و انسان دائماً درون سخن غیراصیل گرفتار می‌شود.^۱

۱. فصلنامه نامه فرهنگ، شماره ۴، سال ۱۳۷۸، ص ۴۲.